

مبانی موسیقیایی فارابی

سید عبدالله انوار

شناخت کار فارابی در صنعت موسیقی وابسته به شناخت اجمالی از این صنعت در قوم عرب و موسیقی در فرهنگ اسلامی قبل از فارابی است. آنچه اسناد نشان می‌دهد قوم عرب مثل هر قومی نشیدهایی داشته و اگر با آلاتی این نشیدها را ارائه می‌داده است پنجه‌های آنان بر وترهای این آلات از روی حساب نمی‌رفته و بر حسب عادت و سنت و ترها را به اهتزاز درمی‌آوردند و به قول مبارکشاه این دوره، دوره جاهلیت موسیقی است (ر.ک - عود - شرح ادوار مبارکشاه - نسخه خطی موزه بریتانیا). کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی نیز به فراوانی خوانندگانی را ارائه می‌دهد که با نغمه‌های دلکش خود در مجالس بزرگان عرب دلربایی‌ها می‌کردند و صله‌ها می‌گرفتند و اگر از کنیزکان بودند در جزء حرمسراها درمی‌آمدند.

امروز نیز در دستان‌های عود دستانی به نام وسطای زلزل وجود دارد که مشهور است که به وسیله یکی از نوازندگان عرب به نام زلزل در شمار دساتین عرب درآمد است ولی هیچ یک از این مشخصات نمی‌تواند صنعت موسیقی به شمار آید و آن را توان آن دهد تا در طبقه‌بندی فلسفه به آن روزها قرار گیرد و اگر موسیقی در فرهنگ اسلامی داخل این طبقه‌بندی قرار گرفت بعد از دور بیت‌الحکمه مأمونی است که به قدرت ترجمه‌های مترجمین رسائل و اصطلاحاتی از کارهای فرهنگ یونانی بدست آورد و با نخستین رساله‌هایی از یعقوب کندی متفلسف عرب، نام صنعت گرفت و بر اثر آن این موسیقی که بر نشیدهای عرب و موسیقی ایرانی و هندی و یونانی مبتنی بود با سه علم دیگر زیر مجموعه فلسفه وسطی یا علم تعلیمی قرار یافت و این فلسفه وسطی هم به نوبه خود زیر مجموعه فلسفه نظری رفت که این فلسفه نظری هم با قسیم خود یعنی فلسفه عملی بنا بر تقسیمی که از دیرباز به ارسطو در بین مسلمانان منتسب است طبقه‌بندی فلسفه آن روز را تشکیل داده است.

حال که به اجمال زمینه سترگ کار فارابی را در صنعت موسیقی شناختیم به خوبی می‌توانیم با دقت نظاره کنیم که ذهن هنرآفرین فارابی به روی این زمینه چگونه کتاب گران‌سنگ خود را قرار داد و صورت این صنعت را به این عظمت پی افکند.

سابق عالمان مسلمان به تبع از کارهای یونانی بر آن می‌رفتند که در معرفی یک اثر علمی با هشت امر آن را به دیگران معرفی کنند و این هشت امر را رؤوس ثمانیه می‌نامیدند و اگر ما بخواهیم طبق این رؤوس ثمانیه کتاب فارابی را معرفی کنیم مطالب حد درازنایکی به خود می‌گیرد و از حوصله این مقال درمی‌گذرد، لذا به اهم آنها می‌پردازیم و به ابتداء علت فاعلی این اثر را در نهایت ایجاز معرفی می‌کنیم. زیرا این علت به حدی مشتهر است که «فارغ است از مدح و تعریف آفتاب».

او ابونصر محمدبن محمدبن طرخان است که از فاراب خراسان قدیم برخاست و در بغداد از بوبشر متی بن یونس و در حرّان از یوحنا بن حیلان حکمت آموخت و آن قدر بارع شد که ملقب به معلم ثانی گشت که معلم اول ارسطوست. او آن قدر اشتهار یافت که امیر دمشق سیفالدوله ابوالحسن علی بن عبدالله بن حمدان تغلبی او را نزد خود خواند و عزیز گرداند و به سال ۳۳۸ هـ ق به مصر رفت و دوباره به دمشق آمد و در رجب ۳۳۹ هـ ق به دمشق درگذشت و بنا بر قول ابی اصیبعه در عیون الانباء و طبقات الاطباء این معلم با آنکه مورد انعام سیفالدوله بود با اقل مایقن می‌زیست و در نهایت تواضع با آن مقام بلند با دیگران رفتار می‌نمود. او در همه معارف عقلی آن روز کتاب نوشت که بعدها همه آنها زمینه کار متفلسفان و عالمان لاحق گشت.

اما اثر: اثر معروفی که از فارابی در این پدیدار بس عظیم او در موسیقی بدست است و براساس آن فرهنگ اسلامی توانست در پدیده هنری بس مهم بشری پایه و اصلی بس گرانشگ تأسیس کند تا کار دیگران بعد از وی بی‌نصیب از اساس اساسی نباشد، کتابی است که به نام الموسیقی الکبیر مشتهر است. این نام در مطاوی این اثر نیامده و فقط «ابی اصیبعه» در کتاب خود به نام عیون الانباء این اثر فارابی را با این نام معرفی می‌کند و می‌گوید فارابی آن را برای ابوجعفر محمدبن القاسم کرخی پرداخت. از آنجا که ابی اصیبعه در ۶۶۸ هـ ق در گذشته است معلوم می‌شود این نام از قرن هفتم هـ ق برای این کار فارابی تداول عام در بین مردمان یافته است و خود فارابی در آغاز این کتاب اشارتی بر این دارد که آن را برای شوق دیگری پرداخته است. چه او در مقدمه می‌گوید «چون شوق خود را در توجه به صنعت موسیقی آن هم در موسیقی منسوب به گذشتگان بر من گفتی و از من خواستی تا کتابی برای تو درین صنعت پردازم که با شرح و کشف و شرح معضلات این صنعت مطالب آن برای خوانندگان سهل التناول باشد من چندی در ایجاد آن درنگ کردم و درین درنگ در کار گذشتگان دور و بعد سپسین آنها از گذشتگان نزدیک تأمل کردم و چون نظرم همه بر آن بود که شرف بر خواست تو باشد نه آن که فقط تکرار صرف گفتارهای پیشینیان گردد. چه در صورت این نظر بی‌شبهه با بودن کار دیگران این نوشته امری تکراری و زائد و یا در صورت بستن قول دیگران به خود شرارت به حساب می‌آید. مضاف برین نظر در خواندن هر کتاب باید توجه برین باشد که اصول هر صنعت مندرج در آن کتاب به وجه کامل بدست آید و بثنای قوه استنباط ملازمات این صنعت حاصل شود و در مرحله آخر توان گمانه‌زنی در آراء دیگران حاصل آید تا بتوانی سوء گفتار آنها را از صواب جداسازی و سرانجام خلل آراء آنها را به صلاح آوری با توجه به این امور دو کتاب در صنعت موسیقی پرداختم:

کتاب اول: درین کتاب ابتداء سعی کردم به مبادی این علم راه یابم و فزون بر آن اشیایی که وابسته به مبادی این صنعت است در پی آورم ولی در همه این مراحل آنچه بی‌اورم از نظر خود بهره گیرم و قول و نظر دیگری را با آن نیامیزم (من غیر آن نخلط به مذهباً آخر سواه)

کتاب دوم: در اینجا بر آن رفتم که آراء مشهور آنان که درین صنعت صاحب نظر بوده‌اند بیان دارم و از دشواری‌های کلام آنها گره‌گشایی نمایم و نشان دهم که از رأی هر یک چه توشه و زادی می‌توان بهره سلاک این راه بهره گرفت و اگر خللی در رأی و نظر آنها دیدم به رفع خلل کوشم» با هزاران اسف باید عرض کرد که دست بد ایام این دژ گرانها را از دست ما ربوده و تا به امروز اثری از این گمشده به دست نیست فقط آنچه از آن می‌دانیم آن است که فارابی به وقت بیان مقالات این دو کتاب فقط می‌گوید کتاب دوم بر چهار مقالات است (والکتاب الثانی فی اربع مقالات).

حال که این اثر و علت غایی آن مبین شد به رأس دیگر از رؤوس ثمانیه می‌رویم و آن ارائه ابواب و فصول این کتاب است. فارابی می‌گوید که کتاب اول مشتمل بر دو

جزء است: جزء اول در مدخل این صنعت است و جزء دوم: در خود این صنعت. اما جزئی که مشتمل بر مدخل این صنعت است در دو مقاله آمده و جزئی که به خود صنعت می‌پردازد در سه فن بدین شرح:

فن اول: در اصول صنعت موسیقی و امور عامه آن. در این فن ما به کار گذشتگانی رسیدگی می‌کنیم که کتب آنها به دست ما رسیده است و نیز از کار جدید کاران نیز غافل نخواهیم بود.

فن دوم: در این فن ما یکایک سازهای مشهور و معروف نزد خودمان را به بحث می‌گذاریم و نیز گفتارهایی از فن اول که از گذشتگان به ما رسیده است بر این سازها پیاده می‌کنیم و به آخر نیز طریق استخراج آهنگهایی که معمول نیست به دست می‌دهیم.

فن سوم: ساختن تألیف الحان جزئی را باز می‌نمائیم.

فارابی می‌گوید هریک از این فنون واجد دو مقالت است که حاصل مقالات این فنون با دو مقاله کتاب اول و چهار مقاله کتاب دوم. نتیجه در این دو کتاب دوازده مقالت به بحث می‌آیند.

این کتاب چون پس از تدوین اساس کار صاحب صنعتان بعدی شد و هر که در موسیقی کتاب اصلی نوشت بر روش او رفت، اگر مطلبی از آن مورد نقد موسیقی‌دانی قرار گرفت به وسیله موسیقیدان دیگر جواب داده شد. نظیر نقد ارموی بر فارابی در پیدایی صوت و رد علامه قطب‌الدین شیرازی بر این رد. لذا طرح فهرست فوق کفایت از توضیح مطالب نمی‌کند و باید ببینیم در این فصول چه آمده است تا علم اجمالی به کتاب برای شخص قبل از ورود به کتاب حاصل شود. پس می‌گوییم فارابی نظر بر این دارد که همه اجزاء این صنعت را چه از جهت نظر و چه از جهت عمل بیاورد و برای این نیت کار خود را بر اجزاء قرار می‌دهد جزئی در مدخل این صنعت و جزء دیگر در اصول این صنعت و در همین جزء دوم است که آلات و سازهای مشهور و ایقاعات و تألیف الحان جزئی می‌آورد. زیرا همین مباحث که در قسمت‌های خود نظر به اصول این صنعت دارد یعنی جزء دوم با بیان قسمت‌های خود نظر فارابی را در سه فن می‌آورد که هر فن آن چنان که خواهیم دید نظر بر یکی از این مطالب متعلق به جزء دوم دارد.

اما جزء اول که در مدخل موسیقی است این مدخل را در دو مقاله منحصر می‌کند:

مقاله اول: در تعریف معنی لحن می‌باشد و در اینجا او لحن را به تفصیل به شرح می‌کشد و لفظ موسیقی را معنی می‌کند و اختلاف در هیئت عملی و هیئت نظری را شرح می‌دهد و باز در اینجا است که سازنده تصنیف و مجری تصنیف را از هم جدا می‌کند و یکی را به هیئت صیغه و دیگری را به هیئت ادا نامگذاری می‌کند و می‌گوید هیئت صیغه و اداء ممکن است یک شخص باشد و سپس به شمارش اصناف الحان می‌پردازد و غایات آنها را برمی‌شمرد و پیدایی آلات موسیقی را توضیح می‌دهد.

مقاله دوم: در این مقاله فارابی به مبادی معرفت صنعت موسیقی داخل می‌شود و الحان طبیعی انسان را مشروح می‌گرداند و بعد به ذکر مناسبات نغم و اتفاق آنها و شمارش نغم متجانسه در اصول الحان می‌پردازد و طبقات اصوات طبیعی را می‌آورد و آلت قدیمه‌ای را که به نام شاهرود موسوم است شرح می‌دهد و می‌گوید با این آلت می‌توان حادثترین اصوات را ایجاد کرد.

اما جزء دوم: این جزء را که به سابق در سه فن تقسیم کرد. اکنون یکایک فنون را شرح می‌دهد: فن اول را که فارابی در «اسطقات صنعت موسیقی» نام نهاده در دو مقاله می‌آورد. مقاله نخستین را در پیدایی نغمات ذکر می‌کند و می‌گوید حدت و ثقل از ویژگی نغمات است. او سپس اسباب حدت و ثقل در اصوات را می‌آورد و به تعریف ابعاد صوتی و نسب و مقادیر آنها می‌پردازد و در اینجا ترکیب و اضافه و فصل و تنصیف و تقسیم را به شرح می‌کشد و بعد او اجناس متوالی ذوالاربع را که از چهار نغمه تشکیل یافته می‌آورد با جدولی آنها را نشان می‌دهد.

مقاله دوم: در این مقاله او اقسام جمع‌های تام را با نغمات متجانس آنها ذکر می‌کند و در اینجا است که او نام‌های یونانی مستعرب شده را ذکر می‌نماید و بحث در این جا نشان می‌دهد که چه چیزها را این موسیقی از موسیقی یونانی اخذ کرده است. بعد او به شناسایی ابعاد متشابهه می‌پردازد؛ یعنی ابعادی که در نسبت مساوی‌اند ولی در تمديدات نغمه‌ها مختلفند. او در اینجا مبادی تمديدات را در جماعت تامه می‌آورد و بعد از تمزیج نغم و ابعاد و اجناس و جماعت سخن می‌گوید و پس از آن به ایقاع می‌پردازد و آن را به موصله و منفصله تقسیم می‌کند و اقسام هریک را به تفصیل می‌آورد و نیز آلتی را وصف می‌کند که در تجربه ملائم و غیرملائم در اصناف اجناس و جماعات به کار می‌رود و تا حدی شبیه به قانون است و بعد با بیان مجملی در صنعت نظری این مقاله را به پایان می‌رساند.

اثر معروفی
که از فارابی
در این پدیدار
بس عظیم او
در موسیقی
بدست است
و بر اساس آن
فرهنگ اسلامی
توانست
در پدیده هنری
بس مهم بشری
پایه و اصلی
بس گرانسنگ
تأسیس کند
تا کار دیگران
بعد از وی
بی‌نصیب از
اساس اساسی نباشد،
کتابی است که
به نام الموسیقی الکبیر
مشهور است.

در این مقاله
که بر توصیف عود
پایه گذاری شده فارابی
به نکات موسیقاری
از عود اشارت می کند
که در کتب متأخران
از آنها
ذکر شده
است.

فن دوم را نیز فارابی در دو مقاله ذکر می کند و در این دو مقاله سازهای مشهور نزد عربان مذکور می شود. **مقاله اول:** این مقاله در آلت عود و جماعتی که در این ساز به کار می رود به بحث کشیده می شود. در اینجا فارابی از نغم و قوای متجانسه و ملائمه آنها بر دستان های معروف مطالبی ذکر می کند و از تعدادی از کوک های (= سوپات) ممکن سخن می گوید که عادات ارباب عملی صنعت به کار نبردن آنهاست.

در این مقاله که بر توصیف عود پایه گذاری شده فارابی به نکات موسیقاری از عود اشارت می کند که در کتب متأخران از آنها ذکر نشده است و با قیاس این مطالب موسیقی کبیر درباره عود و مطالب کتب دیگر در این زمینه نکته هایی می آید که کاملاً می رساند که فارابی دستی رسا در صنعت عملی موسیقی داشته است و حتی به رموزی واقف بود که دیگران از آنها بر کنار بوده اند.

مقاله دوم: این مقاله از اصناف طنبور و مزامیر (= نی ها و سازهای بادی) و رباب (ساز یک وتری = viol/single stringed) و معارف (mandoline) صحبت می کند. او در اینجا دو نوع طنبور می آورد: یکی طنبور بغدادی و دیگری طنبور خراسانی و در هر یک از این دو به تعداد نغمات و دساتین و ابعاد و اجناس می پردازد و مقایسه ای بین نغمات عود با نغمات این دو طنبور می کند و خیلی از کوک های ممکن در این دو آلت را مذکور می دارد. پس از آن به ذکر انواع مزامیر می پردازد و قیاس بین نغمات آن با نغمات عود می کند و همچنین از ساز رباب سخن می گوید و اماکن و دساتین و کوک های مشهور و ممکن آن را شرح می دهد و نیز از کوک هایی سخن می گوید که در عمل به آنها کمتر پرداخته می شود.

او از معارف به وجهی سخن می گوید که در آنها اوتار آزادند و هر نغمه با یک وتر می آید (این تعریف می رساند که معارف باید با سنتور و سازهای شبیه آن موافق باشد و به ظاهر آن نمی تواند با "mandoline" معروف امروز موافق در آید) او می گوید معارف شبیه سازی است که در نزد ما قانون نام دارد. پس از شرح این آلات و سازها با کوک های مناسب آنها به ابعاد متفقه می پردازد که یکی ذوالکل است با نسبت ۲ به ۱ و هشت نغمه که نغمه آخر تکرار نغمه اول است و دیگری ذوالخمس با سه نغمه و نسبت ۳ به ۲ و سوم ذوالاربع با چهار نغمه و نسبت ۴ به ۳ می باشند. بعد او قیاسی بین نغمات اوتار مطلقه و بین جمع های مستعمل در عود می نماید و بعد سخن را به کوک های وتر مطلقه با اتفاقات صغار می کشاند. او که این سازها و کوک های مستعمل در آنها را بیان کرد می گوید به چه وجهی امکان دارد که از طریق علمی در تعیین اماکن نغم استقادت کرد. با پایان این مقاله فارابی به فن سوم می رسد و در این فن او از ساختن نغم و طرق و تألیف الحان در دو مقاله سخن می گوید:

مقاله اول: این مقاله به تعریف صنف اول از دو صنف الحان می پردازد و می گوید آن چیزی است که از شنیدن نغم مطلق حاصل می شود. لذا برای شناخت بهتر جماعات تامه منفصله جداولی ترتیب می دهد و این جداول از آنچه در اجناس قویه یا لینه به کار می رود حاصل شده اند و علاوه بر آن ملایمات و متنافات هر نغمه ای از جماعتی با نغمه دیگر از جماعتی دیگر را مورد بحث قرار می دهد و سپس او اصناف انتقالات نغمات را مشخص می کند و می گوید مبادی این انتقالات چگونه باید باشند و به آخر از ایقاعات عرب به زمان گذشته سخن به میان می آورد و او در اینجا آن ایقاعات را دقیقاً توضیح می دهد.

مقاله دوم: این مقاله به تعریف صنف دوم از دو صنف الحان می پردازد و در آن می گوید چگونه می توان آوازهای انسانی را همراه با گفته های صاحب معنی کرد. بعد او شمارش فصل های نغمات و کیفیات آنها را می نماید و نشان می دهد مصوت چه فرقی با غیرمصوت دارد و سپس در همراهی و اقتران نغمات با حروف اقاول که اصل در آواز خوانی است بحث مستوفی می کند. بعد او الحان انسانی را بر سه صنف تقسیم می کند. در یک صنف بین حروف قول از طریق نغمات فاصله می افتد و بر اثر این فاصله افتادگی هیئت قول از بین

می‌رود و در این تلحین نغمات زائده بدون حروف و کلمات بسیار است و در صنف دیگر که فاصله بین حروف کلام و نغمات اتفاق نمی‌افتد و اقوال به صورت کلی در بین نغمات لحن قرار می‌گیرند و بر اثر آن هیئت قول ثابت می‌ماند. فارابی غیر از این دو صنف از صنف ثالثی سخن می‌گوید که مخلوطی از این دو صنف است. او چون از این اصناف صحبت کرد می‌گوید چگونه لحن و نغمات و حروف کلام متجزی می‌شوند و نغمات بر حروف و حروف بر نغمات توزیع می‌گردند تا الحان ملذ گردند و بعد از آن او به ذکر بدایت و نهایت الحان می‌پردازد و از مدخل و غایت آن‌ها سخن می‌گوید. او می‌گوید ارباب خیر همواره در پی اقوال جد در تلحین‌اند و از امور مبتذله و اقوال رکیکه سعی دارند که موسیقی را برکنار دارند.

این بود سیری اجمالی در آراء فارابی درباره موسیقی و از آنجا که اقوال او متبع اخلاف او و موسیقی‌دان‌های بعد است و مضافاً این اقوال پایه و اساس این صنعت می‌باشد و در برابر قول مخالفی جز یک یا دو ایراد از سوی ارموی در پیدائی صوت ندارد که آن هم از طریق علامه قطب‌الدین شیرازی پاسخ داده شده است.

بدین ترتیب رزانت گفته‌های این شیخ مقدم به قول مبارک‌شاه تا بدانجاست که حکم قضایای ثابت‌گرفته است. لذا برای شناسایی نظر او لازم می‌نمود که چنین سیری به عمل آید و الا اگر به جزئی از نظر او پرداخته می‌شد پارگی اتحاد اجزاء در اقوال موجب ابرتر ماندن شناخت نظر ها و آراء می‌گشت.

آنچه در خاتمه باید گفته آید قولی است از او درباره علت اصلی از علل اربعه در موسیقی و ذی مدخل بودن علت غایی در اعمال موسیقاری و حاصل این توجه به علت غائی موجب خروج موسیقی از تحت فلسفه ریاضی است.

فارابی در پایان فن اول در اسطقت‌صناعت موسیقی می‌گوید: از علل اربعه آنچه در موسیقی به کار است «علت غائی» است. چه چون بخواهیم لحنی تألیف کنیم تا بر آن به غایتی و منظوری رسیم باید به ابتدا آن غایت را بشناسیم سپس با شناخت این غایت از نغماتی سود چوینیم که واجد آن توان می‌باشند که ما را به این غایت رسانند و پس از این شناخت ما باید توجه کنیم چه اموری ضروری برای رسیدن به این غایت و چه اموری مایه زیبایی و آرایش این غایت می‌باشند و به آخر چه اموری بر اهمیت و عظمت آن می‌افزایند. حاصل همه اینها این است که ما در هر مرحله‌ای سر و کار و توجه با علت غائی داریم و به قول خود او با «ما من اجله الشیء» و چون چنین چیزی در موسیقی مطرح است آن دیگر نمی‌تواند در مصادیق فلسفه وسطی که علم تعلیمی یا ریاضی است درآید. زیرا در ریاضیات توجه به علت و سبب صوری است یعنی «ماذا هو الشیء» بدین ترتیب درج آن در زیر مجموعه فلسفه ریاضی جایز نیست. در برابر این قول حضرت فارابی، موسیقی‌دان‌های دیگر خروج موسیقی را از تحت علم تعلیمی بر اثر موضوع آن یعنی «صوت» می‌دانند و می‌گویند در صنعت موسیقی سخن از عوارض ذاتی صوت است در حالی که در فلسفه ریاضی سخن از عوارض ذاتی کم اعم از کم متصل و کم منفصل می‌باشد و بدین ترتیب خروج موسیقی از فلسفه ریاضی بر اثر خروج موضوعی است. در برابر این اقوال آنان که موسیقی را در زیر مجموعه فلسفی ریاضی می‌دانند می‌گویند موضوع موسیقی تالانم و غیرتالانم است منتها با توجه به مصداق صوتی آن که البته در این مصداق نظر به فرد اخص یعنی نغمه است که به قول اهل این صنعت «نغمه» صوتی است با درنگ (= النغمه صوت مع لث) و از آنجا که تالانم و غیرتالانم دارای معنای اضافی و حرفی است و همواره هریک از آنها (یعنی تالانم و غیرتالانم) با توجه به امر دیگر صاحب معنی می‌شود و به عبارت دیگر در تشخص معنای آنها نسبت ملحوظ است، این معنی موسیقی را در حقیقت به بحث در نسب و به قول آنها «ابعاد» می‌کشاند و موسیقی که به واقع متصدی و مباشر بحث از ابعاد می‌گردد یعنی بُعد که مصداق اعلاهی موجود ریاضی است نمی‌تواند تحت علم تعلیمی ریاضی درنیاید.